



Journal of Historical Sciences Studies (JHSS)



Research Paper

doi [10.22059/JHSS.2022.345602.473576](https://doi.org/10.22059/JHSS.2022.345602.473576)

Historical Analysis of the Components of Society Reform in Darashikoh's Poems

Khadijeh Alemi^{1,*}, Yousof Heydarnejad²

1. Member of the Faculty, Department of History, University of Tehran
2. Ph.D. Student of Islamic history, Department of History, University of Tehran

Article Info.	Abstract
<p>Received: 2022/06/22</p> <p>Accepted: 2022/08/21</p> <p>Keywords: Darashikoh, Mystical love, Qadiriyya Tariqa, Morality, Total peace.</p>	<p>The main challenge for Gorkani Muslim government was creating a social harmony in the society under its rule. In the meantime, Darashikoh, as a prince, is among the people who cultivated and presented such thinking through the integrating ideas of Islam and Hinduism, on the basis of Persian poems. Persian language and literature has always played a role as one of the factors for transmitting the concepts of Islamic ethics in the Indian subcontinent. Therefore, the Persian poets in the court of the Indian Muslim sultans played a significant role in strengthening Islamic approaches in that region. Therefore, Darashikoh tried to strengthen the Islamic morality and crystallized it in his poems. This research aims to address the issue of which ethical methods Darashikoh has presented in order to restore the social ethics and reform society with an Islamic approach. In response to the mentioned question, the following claim has been investigated that Darashikoh aimed to expand and restore Islamic ethics in the society of the subcontinent with the centrality of the master and mystical love. Achieving this matter, Darashikoh dealt with the design of Islamic ethics indicators in the individual and social spheres and by adopting the idea of total peace in his poems, he made it possible to improve the behavior of his audience (both the learned and the common people) in the Indian subcontinent. This research was done by the study of Darashikoh's poems, and deals with the historical analysis of the components of the reform of the society in his court.</p>

*Corresponding Autor: E-mail: alemi1900@ut.ac.ir

How To Cite:

Alemi, KH., Heydarnejad, Y., P. (2022), Historical Analysis of the Components of Society Reform in Darashikoh's Poems. Journal of Historical Sciences Studies, 14(1): 53-69



تحلیل تاریخی مؤلفه‌های اصلاح جامعه در دیوان داراشکوه

خدیجه عالمی^{۱*}، یوسف حیدر نژاد^۲

۱. استادیار و عضو هیأت علمی گروه تاریخ دانشگاه تهران
۲. دانشجوی دکتری تاریخ اسلام گروه تاریخ دانشگاه تهران

چکیده

چالش اساسی برای حاکمیت مسلمان گورکانی، ایجاد سازگاری اجتماعی در جامعه تحت حاکمیت خویش بود. در این میان داراشکوه به عنوان یک شاهزاده، از جمله افرادی است که چنین تفکری را از طریق ایده‌های وحدت‌طلبانه‌ای از ادیان اسلام و هندوئیسم، و با تکیه بر اشعار فارسی پرورش و ارائه داد. زبان و ادبیات فارسی همواره به عنوان یکی از عوامل انتقال‌دهنده مفاهیم اخلاق اسلامی در شبه قاره هند ایفای نقش کرده است. از این رو شعرای فارسی زبان در دربار سلاطین مسلمان هند، در تقویت رویکردهای اسلامی در شبه قاره هند نقش به‌سزایی داشته‌اند. چنان‌که داراشکوه، در تقویت اخلاق اسلامی کوشید و آن را در اشعار خویش متبلور نمود. این پژوهش بر آن است تا به این مسأله بپردازد که داراشکوه کدام شیوه‌های اخلاقی را به‌منظور ترمیم اخلاق اجتماعی و اصلاح جامعه با رویکرد اسلامی ارائه کرده است. در پاسخ به سؤال مذکور این مدعا که داراشکوه با طرح محوریت استاد و عشق متصوفانه، در صدد گسترش و ترمیم اخلاق اسلامی در جامعه شبه قاره برآمد، مورد بررسی قرار گرفته است. دستیابی به این مطلب که داراشکوه به طرح شاخص‌های اخلاق اسلامی در حوزه فردی و اجتماعی پرداخت و با اتخاذ تفکر صلح‌کل در اشعار خویش، امکان ارتقای رفتار مخاطبان خود (خواص و عوام) را در شبه قاره هند فراهم نمود، از جمله دستاوردهای این نوشتار به شمار می‌رود. این پژوهش با تکیه بر اشعار داراشکوه، آثار موجود از آن و تحقیقات صورت‌گرفته در این باره، به تحلیل تاریخی مؤلفه‌های اصلاح جامعه در دیوان داراشکوه پرداخته است.

اطلاعات مقاله

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۴/۰۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۵/۳۰

واژه‌های کلیدی:

داراشکوه، عشق متصوفانه، طریقت قادریه، اخلاق، صلح‌کل.

* رایانامه نویسنده مسئول: alemi1900@ut.ac.ir

استناد به این مقاله:

عالمی، خدیجه؛ حیدر نژاد، یوسف، ۱۴۰۱، تحلیل تاریخی مؤلفه‌های اصلاح جامعه در دیوان داراشکوه. فصلنامه پژوهش‌های علوم تاریخی.

۵۳-۶۹: (۱)۱۴

۱. مقدمه

در میانه سده دهم هجری بازماندگان خاندان تیموری، در شبه‌قاره هند، سلطنت مغولان کبیر را بنیان‌نهادند. حاکمیت مسلمانان در این منطقه تا قبل از گورکانیان بر دو پایه رویکرد صوفیانه (با سابقه‌ای طولانی از طریقت‌های صوفیانه) و قدرت نظامی ترکان (در ساختار حکومتی) قرار داشت. طریقت‌های تصوف تا زمان گورکانی دخالتی مؤثر بر ساختار حاکمیت مسلمانان در شبه‌قاره نداشتند؛ اما در دوره گورکانی به سبب ذوق و حال عرفانی برخی از شاهزادگان و نگاه وحدت‌طلبانه آنان، نفوذ تفکر و اندیشه‌های صوفیانه در حاکمیت رو به افزایش نهاد. محمد داراشکوه یکی از شاهزادگان گورکانی است که تحت تاثیر اندیشه‌های صوفیان قرار داشت. وی علاقه وافری به طرح ایده‌های خویش در قالب شعر داشت. دیوان داراشکوه به زبان فارسی حاوی مضامین بسیار بلند عرفانی و صوفیانه است. در این پژوهش سعی شده است تا این پرسش که کارکرد اجتماعی اشعار داراشکوه در ترویج تفکر وحدت‌طلبانه اسلامی در شبه‌قاره چگونه بوده است، مورد بررسی قرار گیرد. سنت نوشتن در نزد عارفان و صوفیان مسلمان دارای سابقه‌ای بس دیرینه بود. صوفیان برای حفظ سنت صوفیانه و جلوگیری از نسیان و ایجاد تحول در اخلاق اجتماعی جامعه خویش به این امر مبادرت ورزیدند. از این رو فهم ایده‌های صوفیانه برای اصلاح جامعه دارای اهمیت بسیاری است. داراشکوه بنا بر همین سنت و شیوه عرفانی، دیوان خویش را سرود. ظاهراً محمد داراشکوه روش و جوهر مطالب خویش را از مولاشاه اخذ کرده‌است. شعر داراشکوه عمدتاً دارای دو محور صوفیانه و قادریسم است و بیانگر همنشینی صمیمانه وی با مقدسین صوفی و آشنایی او با مضامین ادب عرفانی فارسی است. همچنین بازتاب دهنده وجه عرفان نظری داراشکوه نیز هست که نه حاصل تفکر بلکه نشانگر درک مستقیم مشتاقانه است که بر اساس رویکرد وحدت وجود مدلل می‌شود.

اگر چه در زمینه تصوف، عرفان و ادبیات فارسی در شبه‌قاره هند پژوهش‌های متعدد و مستقلی انجام گرفته است، با این‌همه در زمینه کارکرد جامعه‌شناسانه زبان و ادبیات فارسی در ترویج اخلاق و رویکردهای اسلامی در شبه‌قاره هند، پژوهش مستقلی انجام نیافته است. مقاله «عشق متصوفانه در آثار داراشکوه: الگویی کهن برای دنیای نوین» از عطاالله حسنی و مقاله «سیمای محمد داراشکوه در حسنات العارف از نظر عرفانی و ساختاری زبانی و ادبی» از سهیلا صلاحی‌مقدم از معدود آثاری هستند که به لحاظ نوع دیدگاه قرابت‌هایی با پژوهش حاضر دارند.

۲. زندگی و زمانه محمد داراشکوه

محمد داراشکوه پسر ارشد شاه جهان و ولیعهد وی در سال ۱۰۲۴ ق از ممتازمحل زاده شد (داراشکوه باری، ۱۳۱۸: ۹۴؛ جهانگیر، ۱۳۵۹: ۱۶۰). شخصیت داراشکوه از هنگام تولد در هاله‌ای از عرفان قرار دارد. به استناد سفینه الاولیاء، تولد او بنا بر راز و نیازهای مادرش در مرقد خواجه معین‌الدین چشتی اتفاق افتاد. ظاهراً تربیت وی را باید مدیون نورجهان همسر جهانگیر دانست. پس از شورش ناموفق شاه جهان بر پدر در سال ۱۰۳۵ ق، داراشکوه و اورنگ زیب به عنوان گروگان در دربار جهانگیر و تحت تکفل نورجهان نگهداری شدند (لاهوری، ۱۸۶۷: ۷۰/۱، ۱۷۷-۱۷۹؛ کنبو، ۱۹۶۷: ۱/۱۵۸-۱۷۲). داراشکوه در دوره شاه جهان توانست منصب دوازده هزار ذات و شش هزار سوار را تصاحب کند. او در این دوره علم و نقاره دریافت کرد و به عنوان جاگیر حصار تعیین شد (لاهوری، ۱۸۶۷: ۱/۵۴۱-۵۴۲). محمد داراشکوه مورد علاقه پدر قرارداد، از این رو با وجود شکست در قندهار از سوی پدر ملقب به شاه بلنداقبال گردید (کنبو، ۱۸۶۷: ۳/۱۱۷-۱۱۹، ۱۵۲؛ وحید قزوینی، ۱۳۲۹: ۱۶۳-۱۶۷). در حقیقت این اتفاق به منزله ولایتعهدی او بود؛ به همین جهت برادران بر وی شوریدند. با وجود اینکه سپاه محمد شجاع در بنگال دفع شد (محمد معصوم، ۱۳۸۵: ۶۳-۷۰) اما داراشکوه در برابر اتحاد دو برادر دیگر یعنی اورنگ زیب و محمد مرادبخش توان پایداری نداشت. در مجموع دو نبرد عمده، سرنوشت تخت سلطنت را در سال ۱۰۶۹ ق تعیین نمود و داراشکوه متواری شد. (همان: ۷۴-۱۰۵) سرانجام داراشکوه در حالی که به یکی

از زمین‌داران افغان به نام ملک جیون پناهنده شده بود، خود را به اورنگ زیب تسلیم کرد (همان: ۱۱۶-۱۲۶). اورنگ زیب به استناد فتوایی از علما، مبنی بر بی‌دینی داراشکوه، وی را به قتل رساند و او را در مقبره همایون در دهلی مدفون نمود (خافی خان نظام الملکی، ۱۸۷۴: ۱۲/۸۵-۸۷).

بی‌دینی داراشکوه در دو مولفه عمده وحدت ادیان و گرایش به ادیان هندویی و مسیحی و یهودی تعریف شد (اوپنیشاد، ۱۳۵۶: ۱۶۴-۱۶۵). حک اسم اعظم هندوها بر انگشتری وی را نشانه آن دانسته‌اند (محمدکاظم بن محمدامین، ۱۸۶۸: ۳۵-۳۴). لیکن باید دانست که داراشکوه در حقیقت از معدود افرادی بود که با رویکرد تطبیقی در بحث ادیان و عرفان وارد شد. نگاه وحدت وجودی وی به مسائل دینی زمینه‌ساز نگاه تقریبی اوست. با این وجود داراشکوه فردی حنفی مذهب بود. تربیت دوران کودکی داراشکوه در دیدگاه‌های وحدت‌اندیشانه این شاهزاده گورکانی بسیار تأثیرگذار است. او در کودکی علوم قرآن و حدیث را نزد عبداللطیف سلطانپوری فراگرفت (داراشکوه بابر، ۱۳۴۴: ۱۰؛ شایگان، ۱۳۸۲: ۱۰). همچنین تفسیر قرآن و ادبیات عرب و فارسی را نزد آخوند میرک شیخ تعلیم دید که وی تأثیر بسیاری در جلب نظر و تمایل داراشکوه به تصوف داشت (همان، ۱۳۴۴: ۵۹). ظاهراً زبان‌دانی داراشکوه در فهم خاص او از ادیان بسیار یاری‌دهنده بوده‌است. تسلط وی بر عربی، فارسی، اردو و سانسکریت زمینه‌ساز توجه او به مطالعات بین‌الادیانی شد. توجه او به علوم ظریفه حاکی از هماهنگی طبع داراشکوه داشت. او علاوه بر خوشنویسی در نقاشی و علوم غریبه، جادو و سحر تمایل نشان می‌داد (همان، ۱۳۴۴: ۱۳-۱۴؛ همان، ۱۳۸۲: ۱۰).

تعلق داراشکوه به طریقت قادریه از اعتقاد شخص داراشکوه به شیخ محمد میانجو از مشایخ طریقت قادریه بسیار واضح است. وی معتقد است که میانجو در کودکی او را شفا بخشید و از این رو شایستگی پیروی از طریقت قادریه را در خود یافت (همان، ۱۳۴۴: ۴۸-۴۹). داراشکوه در سال ۱۰۴۹ق به کشمیر سفری داشت. در کشمیر از طریق شاه محمد بدخشی یا ملاشاه، آداب و رسوم طریقت میانجو را اخذ نمود و به جرگه پیروان وی وارد شد (همان: ۵-۷). با همه اوصاف داراشکوه به علت روحیه ظریف و طبع وحدت‌طلبانه، دیگر طریقت‌های صوفیانه را نیز قبول داشت و با بزرگان آنان دیدار می‌نمود. به نظر وی پیروان اسلام از جمله طریقت‌های نقشبندیه، قادریه، چشتیه، کبرویه و سهروردیه و حتی ادیان دیگر اختلاف باطنی با همدیگر ندارند و اختلافات آن‌ها تنها در ابعاد ظاهری و لفظی قرار دارد (داراشکوه، ۱۳۶۶: ۲).

از آثار داراشکوه می‌توان به سفینه *الاولیا* اشاره کرد. این اثر در ۱۰۴۹ق به‌نگارش درآمد. وی در این اثر به شرح احوال پیامبر اسلام (ص)، خلفای راشدین، امامان علیهم‌السلام و مشایخ و بزرگان صوفیه همچون قادریه، چشتیه، کبرویه و سهروردیه پرداخته است (همان، ۱۳۴۴: ۱۵). از دیگر آثار وی *سکینه الاولیا* (تألیف در ۱۰۵۲ق) در بیان سلسله قادریه و مشایخ آن؛ *رساله حق نما* (تألیف در ۱۰۵۶ق) در باب عالم ناسوت، ملکوت و جبروت و لاهوت، هویت رب الارباب و وحدت وجود است. همچنین *حسنات العارفین* (تألیف ۱۰۶۲ق) حاوی مجموعه شطحیات پیامبر، بزرگان دین و مشایخ، مجمع *البحرین* (تألیف در ۱۰۶۶ق) شامل مقایسه اندیشه‌ها و عقاید مسلمانان و هندوها و ترجمه اوپنیشاد به فارسی مشهور به *سر اکبر* (قدیم‌ترین ترجمه) از دیگر آثار او است (همان، ۱۳۵۶: ۲۲۴-۲۲۵).

۳. شاخص‌های جامعه شبه‌قاره هند در دیوان داراشکوه

شبه‌قاره هند در دوره گورکانی دوره‌ای از تحولات اجتماعی و مذهبی را تجربه نمود. تحولات مذهبی عصر گورکانی، به

منزله تغییر ماهیت مذهب و رویکرد مذهبی در میان صاحبان قدرت بود. به نظر می‌رسد علائق حکام گورکانی هر کدام به نحوی در این امر دخالت داشت. ظاهراً دو گرایش عمده به مذهب را می‌توان در صاحبان قدرت دولت گورکانی مشاهده نمود؛ یک رویکرد وحدت‌طلب که بر اساس موازین خاص اسلام سنی شکل گرفت و نحوه تعامل آن با جامعه بر اساس تعالیم دارالاسلام و دارالکفر استوار شد. رویکرد دوم نگاهی وحدت‌طلبانه عرفانی، که از نگاه صوفیانه و تعالیم خاص فلسفی ناشی می‌شد.

داراشکوه به عنوان یک شاهزاده ارشد گورکانی، دارای افکاری از نوع رویکرد دوم بود. از این رو در سراسر دیوان خود با نگاه خاص عرفانی و از دریچه یک عارف و صوفی، جامعه خویش را به دو دسته کلی تقسیم نموده‌است. دسته‌ای که در پی حقیقت و کشف و شهود، همه زندگی را وانهاد و به دنبال عشق حقیقی هستند و دسته‌ای که تنها به ظواهر دین اهمیت داده و همه توش و توان را در این راه صرف نموده‌اند. ابیات دیوان داراشکوه مملو از طعنه‌هایی است که گروه‌بندی خاص داراشکوه را نشان می‌دهد. وی با به‌کاربردن واژگان معناداری مانند حجازی، نمازی، غازی در صدد نشان دادن ماهیت مخالفان تفکر خویش است.

رفت عاشق پیاپی معشوق	نرود در پی حجازی‌ها
اقتدا کرده ام به دلبر خویش	نشوم در پی نمازی‌ها
نفس کافر بکش ز دست دل	قادری را بکن ز غازی‌ها

(داراشکوه باری، ۱۳۶۴: ۵۲)

هر چند برخی گمان نموده‌اند استفاده از این واژگان نشانگر عقیده و مذهب داراشکوه تا مرز ارتداد است، اما باید دانست که اغلب عارفانی که شعر سروده‌اند از این سبک خاص برای بیان آلام درونی و نوع نگاه خویش به دنیا بهره برده‌اند و کلمات لزوماً نشان دهنده ارتداد نیست. به نظر می‌رسد، استفاده داراشکوه از واژگان اسلامی برای مشخص نمودن مخالفان، در حقیقت نشانگر رویکرد متفاوت وی به جامعه است. این رویکرد همان جنگ بی‌پایان ظاهر و باطن دین و یا به بیانی دیگر نبرد عرفا و فقها در عالم تسنن است. در بیت زیر این معنی به خوبی قابل استنباط است:

کی شناسی قدر تو درویش را	چون نمودی پیشوا بدکیش را
راه حق ملا چه داند ای عزیز	پرس این ره عارف دل‌ریش را

(همان، ۱۳۶۴: ۵۳)

در بیت بالا داراشکوه راه اصلی را متعلق به عارفان دل‌ریش می‌داند و ملایان را بی‌خبر از آن قلمداد نموده‌است. دوگانه پنداری ظاهر و باطن دین، به نگاه بسیار متفاوت دو نحله فلسفه بازگشت داشت. نگاه اول دیدگاه وحدت وجودی است که سردمدار آن را ابن عربی (از فیلسوفان و عارفان نامدار قرن ششم) دانسته‌اند. نگاه دوم رویکرد وحدت شهودی است که ظاهراً اولین بار علاءالدوله سمنانی آن را بیان کرده‌است. باید دانست تفاوت فلسفی معناداری میان این دو نگاه وجود ندارد؛ اما دیدگاه وحدت وجودی ظاهراً تمایل بیشتری به وحدت ادیان نشان می‌داد. ظاهراً طرفداران وحدت شهود ظاهراً گراتر از افراد وحدت وجودی بودند. داراشکوه نگاه وحدت وجودی را از استادان خویش و پدربزرگش اکبر به ارث برد. اما منشأ اصلی رویکرد وحدت وجودی وی در طریقت قادریه بود. علاقه داراشکوه به طریقت قادریه به حدی است که تخلص او در دیوانش «قادری» است. همچنین در چندین بیت از استاد خویش و یا طریقت قادری به عنوان راه درست و میانه یاد کرده‌است. داراشکوه در ابیات زیر پیوستن به طریقت قادری را جدایی از اغیار دانسته است:

دل به او بست و خلاص از غیر شد	شکرلله کز همه بگسسته است
-------------------------------	--------------------------

کنده از اغیار بهر یار خویش

با سگان کوی او پیوسته است

(همان: ۷۱)

در اشعار دیگر که ظاهراً داراشکوه از روی بی‌تابی سروده، استاد خویش ملاشاه را به عنوان کعبه وصف نموده‌است:

باز چون جان و دلم بی تاب است	باز چون چشمان من بیخواب است
عشق پنجابم نموده بی‌قرار	زانکه نقش دوست در پنجاب است
چون به پا داخل شوم در شهر	ساختن از سر قدم ز آداب است
کعبه من جنت لاهور دان	سجده من سوی آن محراب است
تا کنم آنجا طواف پیر خویش	جان بی آرام چون سیماب است

(همان: ۷۱-۷۲)

تفکر اجتماعی داراشکوه در لابه لای ابیات فوق قابل رؤیت است. وی اماکن را به واسطه انسان‌ها شناسایی می‌کند. علاقه داراشکوه به پنجاب از منظر علاقه به استاد خویش ملاشاه است. ظاهراً داراشکوه در عشق عرفانی به مرحله‌ای رسیده بود که همه چیز را از نگاه معشوق رؤیت می‌کرد. از این رو علایق شخصی وی نیز تحت تأثیر این موضوع قرار داشت. جالب توجه است که کعبه در مقام توصیف استاد قادری مذهب به‌کار رفته‌است. باید توجه نمود نشانه‌هایی از دیدگاه وحدت وجودی داراشکوه در این مورد قابل شناسایی است. از منظر وی کعبه و تمام دنیای مادی، فصل مشترکی به نام «وجود» خواهند داشت. تفاوت اساسی میان موجودات در «ماهیت» آن‌هاست و داراشکوه در پی محو این ماهیت است:

شنیدم ز شیخی که بد مقتدا	خدا را نبیند کسی جز خدا
چو غیر خدا را نباشد وجود	خدا را نبیند کسی جز خدا
چو راعی و مرعی همان ذات است	که گوید که حق را بدیدیم ما
به چشم تعیین رخ خویش دید	تو خود را بکن از میانه رها
نگه کرد قادر چو در قادری	همه نام کردند این را بقا

(همان: ۵۴)

داراشکوه برای رسیدن به خداوند، مطالبه از میان برداشتن خود، یعنی از میان رفتن ماهیت در برابر وجود را دارد. همچنین علاقه داراشکوه به موضوع جاودانگی جالب توجه است. عنصر بقا یکی از مفاهیم مطرح شده در طریقت قادری است. بقا در واقع بیان دیگری از مفهوم فنا فی الله است. بقا و جاودانگی ربط معناداری با از میان رفتن ماهیت و پیوستن به ذات باری تعالی دارد. با پیوستن به خداوند، بقا و طلب جاودانگی انسان تأمین خواهد شد.

گروه دوم ظاهرگرایان، زاهدان دروغگو، ملایان و روحانیان درباری هستند که در دیوان داراشکوه مطرح شده‌اند. با وجود اینکه داراشکوه همه طرایق صوفیانه را بر حق و قابل پیروی دانسته، اما ظاهراً با دیدگاه‌های اجتماعی نقشبندیه میانه خوبی نداشته‌است. به احتمال تأکید بر نفی زاهدان و ملایان اشاره به همین دسته است. رهبر گروه زاهدان و نقشبندیه ظاهراً همان یحیی بن احمد سیرهندی است. او کسی بود که توحید شهودی را در تقابل با توحید وجودی در شبه‌قاره بسط و گسترش داد. همان طور که عنوان گردید تفاوت و حتی ضدیتی میان این دو نظریه وجود ندارد و شخص سیرهندی نیز با توحید وجودی مخالفتی ابراز نکرد. وی بیشتر مبلغ روشی خاصی بود که جریانات زهدطلب و ظاهرگرا را در جامعه شبه‌قاره تقویت کرد.

وی معتقد بود در سلوک عارفانه صوفی، دو توحید وجودی و شهودی برای او رخ می‌دهد. توحید وجودی به معنای «یک موجود دانستن» و توحید شهودی به معنای «کلی دیدن» بود (سرهندی، ۱۳۸۳: ۱/۱۶۰). او در مقام تشریح، انکار یا عدم انکار وجود ستارگان در پرتوی نور خورشید را نمونه آورد. کسانی که منکر وجود ستارگان هستند در دسته وحدت وجودی و کسانی که با وجود رویت نمودن ستارگان آن‌ها را منکر نیستند، معتقدان به توحید شهودی بودند (همان: ۱۶۱/۱). معتقدان به توحید وجودی از منظر سیره‌ندی در سه گروه قرار داشتند، گروه اول از رهگذر «کثرت ممارست توحید» و تفکر در عبارت «لا اله الا الله بلا موجود الا الله» به این توحید دست می‌یابد. سیره‌ندی معتقد است که این افراد در اثر اشتغال به معنای توحید، نقش معرفت را بر قوه خیال خویش زده‌اند. این افراد از مقام قلب بی‌خبرند و تنها توانسته‌اند به درجه‌هایی از درجات علم دست یابند. منشأ باور گروه دوم از صوفیان به توحید وجودی «انجذاب و محبت قلبی» است که در ابتدا با اذکار و مراقبات است. گروه اخیر از رهگذر جهد و کوشش یا به سبب عنایت حق به مقام قلب می‌رسند. توحید وجودی گروه دوم حاصل غلبه محبت محبوب است و بدین سبب تنها محبوب را موجود می‌دانند. این نوع توحید حاصل احوال است (همان: ۱/۷۰۲-۷۰۳). گروه سوم کشتگان محبت هستند؛ آن‌ها کسانی هستند که استهلاک و اضمحلال در مشهود خود یافته‌اند و میل به تداوم این حال دارند. خداوند ایشان را برای اینکه که لحظه‌ای قرار و آرام گیرند به اموری که مستلزم غفلت است مشغول می‌دارد (همان: ۱/۷۰۴). داراشکوه احتمالاً از گروه اول بی‌خبر نبوده و در شعری به آن‌ها اشاره کرده‌است:

قادری بی حجاب و بی نقاب است آفتاب
ابر و همت مر تو را گشته نقاب

(داراشکوه بایری، ۱۳۶۴: ۶۰)

ظاهراً داراشکوه را باید متعلق به گروه دوم از کسانی دانست که سیره‌ندی توصیف نموده‌است. وی در بسیاری از اشعارش به منشأ محبی شناخت خویش تکیه نموده‌است. ظاهراً طعن و نفرین‌های نقل شده و شدت آن‌ها در افکار و اشعار داراشکوه نیز علاوه بر نشان دادن وجود گروه‌های مخالف متشرع، نشانگر دیدگاه و رویکرد اجتماعی داراشکوه است:

ای قادری چه سود نصیحت به این خران
چون دل خراب داشته بیمار کرده‌اند

(داراشکوه بایری، ۱۳۶۴: ۱۰۴)

روبرویت تمام وجه الله
چشم پوشیده ای ز حق تو چرا؟

گر تو خواهی که روی حق ببینی
جمله یک رو به بین مبین تو سوا

قادری روی خویش در همه دید
گفت با خویشان همین است بقا

(همان: ۵۷)

داراشکوه ضمن تقبیح مخالفان به رویکرد ایشان نیز توجه نموده‌است و می‌نویسد:

«پست فطرتان دون همت و زاهدان خشک بی حلاوت از کوتاه بینی در صدد طعن و تکفیر و انکار می‌شدند... بنابراین، به خاطر این فقیر رسید که آنچه از کبراء موحدان و بزرگان عارفان ... سخنان بلند که آن را متشابهات و شطحیات نامند، صادر شده ... با آنچه از عارفان این وقت، خود شنیده جمع نماید تا حجت قاطع و برهان ساطع بر دجاجله عیسی نفسان و فراعنه موسی صفتان و ابوجهلان محمدی مشربان باشد... و آن را حسنات العارفین ... نام نهاد تا صادقان سلوک را حجت و سند باشد و زبان طاعنان از سرزنش کوتاه گردد» (همان، ۱۳۵۲: ۲-۳).

احتمالا داراشکوه در این شکوایه بیش از آنکه گروه‌های نقشبندیه را مدنظر داشته باشد به گروه‌های متشرعی نظر دارد که در مخالفت با او بسیار جدی بودند.

توضیح اینکه سیاست ورزی مذهبی دولت گورکانی در عصر اکبرشاه بر مشرب تسامح و تساهل بود. در دوره اکبرشاه سیاست مذهبی به شکل ساختاری دینی سیاسی به نام دین الهی از سوی شاه منجر شد. دین الهی آیینی بر اساس برابری همه مذاهب در ملیت واحد بود (فلاحی موحد، ۱۳۹۲: ۱۸/۶۱۳). او با تأسیس عبادتخانه در پورسیکری، اولین اقدامات را برای مطالعات تطبیقی ادیان فراهم آورد (بداونی، ۱۳۷۹: ۲/۱۳۷؛ Aziz, 1964: 168). در ابتدا عالمان سنی در این مکان به بحث و مناظره می‌پرداختند؛ اما سپس عالمان سایر ادیان نیز در آن حضور پیدا کردند (Roy, 1985: 74-104). رأی اکبر در اختلاف نظرات اصلح شمرده می‌شد. در سال ۹۸۷ق عده ای از علما، سندی را امضا نمودند که بر اساس آن اکبر مجتهد اول و امام عادل شناخته شد. وی بالاترین مقام دینی کشور را تصاحب نمود و رسم خطبه را بنیان‌نهاد (بداونی، ۱۳۷۹: ۲/۱۸۸-۱۸۹؛ علامی، ۱۸۷۷-۱۸۷۶: ۳/۲۷۰). محور اساسی سیاست ورزی دینی اکبر در مفهوم صلح کل استوار بود. اکبر پس از این زمینه سازی، به مفهوم دین الهی پرداخت. شخص اکبر لفظ دین الهی را به کار نبرد و به جای آن از واژگان توحید الهی استفاده کرد (Sharman, 1972: 160). اکبر به لزوم کارکرد اجتماعی شعائر دینی توجه داشت. چنان‌که در سال ۹۹۰ق، تقویم الهی را به جای تقویم هجری معمول نمود (نظام الدین احمد هروی، ۱۹۲۷: ۲/۱۲۶؛ کیخسرو اسفندیار، ۱۳۶۲: ۱/۳۱۳). اقدامات اکبر پس از او ادامه نیافت؛ اما تفکر صلح کل و گرایش به تصوف در خاندان گورکانی باقی ماند و برای علمای هندی مسلمان (پس از اکبر)، به منزله عبرت تاریخی تلقی گردید که از وقوع دوباره آن باید جلوگیری می‌شد. در واقع اشعار مبنی بر وجود و ظهور مخالفان در دیوان داراشکوه نشانگر نگرانی از این نوع بود.

۴. مؤلفه های ترمیم جامعه از منظر داراشکوه

۴-۱. اندیشه صلح کل

داراشکوه القا کننده تفکری ترمیمی در جامعه شبه‌قاره در عصر خویش است. باید توجه داشت که وی با درکی نسبتاً صحیح از چند گونگی جامعه شبه‌قاره درصدد ایجاد اندیشه‌ای نوین از صلح و تسامح میان ادیان برآمد. به نظر می‌رسد او تحت تاثیر پدر بزرگ خود چنین تفکری داشت؛ اما همان‌طور که جهانگیر نیز در خاطراتش عنوان می‌کند، تفکرات اکبر از مدت‌ها قبل در دربار رواج داشت و اکبر به گسترش دامنه آن پرداخت (جهانگیر، ۱۳۵۹: ۲۲). با این وجود داراشکوه از منظر کارکردی، شیوه‌های جالب توجهی برای ترمیم جامعه درنظر داشت که در اشعارش بدان توجه نمود.

بن‌مایه اولیه اندیشه داراشکوه در مفهوم صلح کل تبلور یافته است. مفهوم صلح کل بنیان دین الهی اکبرشاه را تشکیل می‌داد. از این رو تأثیرات تفکر اکبرشاه بر شکل‌گیری این قالب بسیار مهم است. اکبرشاه در نامه‌ای شاه عباس صفوی را به رفتار ملایم با مردم و جلب قلوب آن‌ها سفارش نموده و شاه را به عنوان سایه رحمت الهی و گونه‌ای واسطه برای دریافت فیوضات و گسترش رحمت در جامعه دانسته است. او این روش را با نام صلح کل معرفی می‌کند (کیخسرو اسفندیار، ۱۳۶۲: ۱/۳۱۳). در واقع صلح کل در معنای وفاق و آشتی همه ادیان بود که در کنف حمایت ظل الهی پادشاه بارور می‌شد (عبدالرب آبادی و دیگران، ۱۳۲۴: ۲/۶۵۹). دین الهی در کنار رواداری مذهبی و بدون هیچ‌گونه جبر و زور مطرح

شد. چنان‌که اکبر معتقد بود کسی به جبر در دین الهی در نخواهد آمد (کیخسرو اسفندیار، ۱۳۶۲: ۱/۳۰۱). این امر چنان دامنه وسیعی یافت که اکبر در قصرش سمبلی از هر یک از ادیان را قرار داده بود.

اندیشه صلح کل در دیوان داراشکوه به شکل تقبیح تعصب و گونه‌ای رواداری مذهبی قابل مشاهده است. به عبارتی دیگر صلح کل ناظر بر لزوم وجود تعادل و توازن در حیات اجتماعی مخلوقات الهی است که مظهر او قلمداد می‌شود (حسینی، ۱۳۹۷: ۵۰). به نظر می‌رسد داراشکوه از منظری دیگر صلح کل را مورد تأکید قرار داد. وی مذهب را عاملی برای تولید تعصب دانسته است:

نبود به جهان نکوتر از مشرب هیچ	باید که تو را بود نکوتر از مطلب هیچ
توحید گزین و صلح کل پیش بگیر	بگذار تعصب که بود مذهب هیچ

(داراشکوه باری، ۱۳۶۴: ۱۸۸)

داراشکوه در تبیین اندیشه صلح کل به مسئله توحید نیز ارجاع داده است. وی تلاش کرد تا دیدگاه‌های عرفانی را در قالب ساختارهای ترمیمی به جامعه ارائه نماید. از این رو اندیشه توحید وجودی داراشکوه در قالب ساختار فکری صلح کل که شاخصه اصلی آن دوری از تعصب و رواداری مذهبی بود، تبلور یافت. تعصب دینی با چندین ویژگی همواره همراه است. تعصب روایتگر نیازهای معنوی انسان‌ها است که در جریان پاسخ‌گویی به آن، خود را شکل خواهد داد. توجه به غایت و هدفی والا و تولید نوعی گرایش شدید در فرد و وجود شخصی زنده برای راهبری و حس تعلق دو ویژگی عمده تعصب به لحاظ جامعه‌شناسی است (Steffen, 2007: 119-121). داراشکوه هر چند خود از این ویژگی‌ها خالی نیست، اما سعی دارد گونه‌ای از سهل‌انگاری در مرزگذاری مذهبی را رواج دهد. توحید در افکار وی تبلور و نمودی آشکار دارد:

در دل خویش بین خدای خود	تا بدانی که نیست از تو جدا
از خدا هیچ چیز بیرون نیست	همه عین است لیک تو به خود آ
چند نازی تو بر شریعت خود	احمدی مرسل از خداست جدا

(همان، ۱۳۶۴: ۵۷)

توحید و یگانگی مطرح شده در اشعار داراشکوه با دیدگاه فلسفی و عرفانی او مطابقت داشت. او خداوند را از موجودات جدا نمی‌دانست. از این رو تلاش وی برای تقریر توحید وجودی در اشعارش را باید در آمدی بر مسئله صلح کل دانست. ظاهراً او توحید صفاتی را در اشعار خود مدنظر داشت؛ از این رو انسان را آئینه جمال و جلال الهی تصور نمود:

در چشم من در او بنگر جمال خود را	تا از قرار واقع بینی کمال خود را
آئینه تو هستم خود را ببین تو در من	جز این محال می دان کشت و وصال خود را
ما مظهر صفاتیم محتاج نور ذاتیم	بی ما کجا ببینی جاه و جلال خود را

(همان: ۵۵)

در جایی دیگر می گوید:

به نام آنکه نامش عین ذات است	وجود او منزه از صفات است
همه وجه همه سمع و همه عین	همه تنزیه و پاکی در حیات است

همه جا اوست گرچه سومنات است به چشم بد مبین قادری هیچ

(همان: ۶۱)

در ابیات فوق علاوه بر توحید صفاتی، تلویحا به صلح کل نیز اشاره شده است. در حقیقت اندیشه داراشکوه به گونه‌ای رقم خورد که توحید الهی را منشأ اصلی اندیشه صلح کل قرارداد. از این رو همچنان که در سومنات توحید را می‌جست، کارکرد اجتماعی صلح کل را نیز از آن استنباط می‌نمود.

با همه این اوصاف داراشکوه در مسائل پیچیده کلامی و الهیاتی نیز توحید را در سطح وجودشناسی نگهداشت. به گونه‌ای که در اشعارش دیدن امر مطلق را محال دانسته است:

ممکن نبود نظر به مطلق در قید طلب تواند او را
هر سو که نظر کنی همه اوست وجه لله عیان است روبرو را

(همان: ۵۸)

در بیت اول آشکارا مسئله ماهیت و وجود فلسفی، دست مایه شعر وی گشته است. او خداوند را به واسطه نامحدود بودن، در قید ماهیت قابل تصور نمی‌داند. در واقع فانی شدن ماهیت و خود را ندیدن، تلازم معناداری با جاودانگی و بقای وجودی انسان داشته است:

باقی نشوی هرگز تا می نشوی فانی این پند بکن در گوش از قادری دانا

(همان: ۵۶)

هر که فانی گشت اندر ذات تو ذات خود را یافت دایم در بقا

(همان: ۵۶)

۴-۲. عشق به خود

داراشکوه در راه وحدت و یگانگی، راه عشق و محبت را پیشنهاد داد. به نظر می‌رسد او شیوه عشق‌ورزی عرفانی و صوفیانه را راهکاری مناسب در جهت تسری اندیشه صلح کل می‌دید. این استنباط از آنجایی می‌تواند صادق باشد که در دیوان داراشکوه مسئله عشق و محبت همواره در کنار وحدت و یگانگی قرار می‌گرفت:

هر که بگذاشته ثواب و عذاب در جهان است او در کیمیا
قادری در بحر وحدت غوطه خورد گشت فارغ از ثواب و از عذاب

(همان: ۵۸-۵۹)

پیوستن به عشق و وحدت در دیدگاه داراشکوه ملازم با فراغت از ترس و یا طمع بود. بسیار جالب است که مرزبندی مذهبی در این نگاه برابر با مسئله ثواب و عذاب بیان شده است. در واقع داراشکوه با رد این بعد از دین، درصدد ایجاد شیوه‌ای نوین در ترمیم مشکلات و مسائل اجتماعی است. طرح ثواب و عذاب در همه ادیان جدا از بعد فرا طبیعی دارای کارکرد اجتماعی نیز بود؛ به گونه‌ای که بسترسازی رفع نیازهای اجتماع به سبب طرح ثواب و عذاب معنا یافت. اما داراشکوه در جامعه شبه‌قاره به دلیل وجود ادیان متعدد و برخورد و سایش احکام هر یک از ادیان، به بعد بالاتری از

مفاهیم الهیات دینی توجه نمود. او با تسری معنای اتحاد و وحدت از طریق محبت و عشق‌ورزی به نقطه مشترک همه ادیان موجود در شبه‌قاره متوسل شد.

در این میان اصول عشق‌ورزی در دیوان داراشکوه و دیگر کتب وی به خوبی بیان شده‌است. شرط عاشقی پشت نمودن به هر دو دنیا است (همان، ۱۸۵۳: ۵). سالک تا زمانی در اندیشه ثواب و عذاب باشد به عشق عرفانی دست نخواهد یافت (همان، ۱۳۶۴: ۶۱). علاوه بر آن یکی از شروط عشق عبور از ظواهر و اسامی است:

نام او را از عاشقان مشمار
هر که را او در تجسس نام است

(همان: ۶۲)

شخص داراشکوه مدعی ورود به دنیای عشق بود. وصل او، نه بر اساس مجاهده بلکه بر اساس فضل الهی بود. داراشکوه برای ورود به وادی عشق دو راه را قابل تصور دانسته است:

«وصول به جناب تقدس به دو طریق است: یکی به طریق فضل و آن چنان است که حق سبحانه و تعالی به فقیری برساند و آن مرشد کامل به یک نظر و توجه کار او تمام کند و پرده از چشم او بردارد و از خواب غفلت و پندار بیدار ساخته، بی رنج و ریاضت و شدت مجاهده، جمال معشوق حقیقی بنماید و او را از خودی او بستاند و به درجه بی یسمع و بی یبصر رساند، ذالک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذوالفضل العظیم. دیگر به طریق مجاهدت و ریاضت» (همان، ۱۳۳۵: ۲).

پیوستگی میان وحدت و عشق از طریق نفی خود امکان پذیر است و داراشکوه این موضوع را در شعر زیر به خوبی بیان نموده‌است:

گر ترا هست عزم کشور ما
و ترا هست میل بستر ما
دل بده تا تو یار ما باشی
بار دل می‌دهد صنوبر ما
هستی خویش دور کن از سر
گر تو داری زجان و دل سر ما

(همان، ۱۳۶۴: ۵۲-۵۳)

توجه داراشکوه به مسئله دل و قلب از دو طریق به خوبی عنوان شده‌است. از دیدگاه وی علاوه بر اینکه مسئله عشق‌ورزی در حقیقت نفی خود شخصی و پیوستگی با دیگری است، فلسفه هستی و نفی ماهیت انسانی نیز در قالب تفکر وحدت وجودی است. نفی خود در عشق داراشکوه آنچنان قوی بیان شده که خود را با عنوان «هیچ» ذکر نموده‌است:

بر یار فدا هزار جان‌ها
قربانش کنین خان و مان‌ها
لطفی که بکرد او بر این هیچ
شکریش نیاید از زبان‌ها
دلالت هزار خوبرو برد
معشوق مرا گزید زان‌ها

(همان: ۵۳)

عقل و عشق در نگاه داراشکوه دو راهبر انسان هستند؛ اما یکی به سوی گمراهی و دیگری به سوی سعادت:

من تو را جویان و تو همراه من
عقل گشته رهبر گمراه من
عقل را جز وهم نبود رهنمای
زان مرا بگذاشته در چاه من
عقل و دانش کرده با من دشمنی
جذبه عشق است دولت خواه من

هستی موهوم را فانی کند
جان کند بر تخت خود آن شاه من

قادری تو عشق را رهبر بکن
تا نماید مر تو را آن ماه من

(همان: ۱۴۷)

۳-۴. پیر، راهبر عشق و وحدت

یکی از مؤلفه‌ها و شیوه‌های بیان شده برای ترمیم جامعه طرح اقتدا به استاد عرفان و گردن‌نهادن به شاگردی اوست. وی در اشعار خویش این مسئله را بسیار مهم و به عنوان فصل جدایی خود از دیگران دانسته است:

قادری کرد اقتدا با عارفی
زان زند ملا به طعنه نیش را

(همان: ۵۳)

ظاهراً شکل‌دهی به ماهیت عشق عرفانی در اشعار داراشکوه به استاد عرفان او محول شده‌است؛ چرا که او را کعبه دانسته و حتی تخلص خویش «قادری» را از آن الگو گرفته است. داراشکوه هر چند دستیابی به عشق را از فضل و رحمت الهی دانسته اما ظاهراً مجذوب شیوخ قادری بوده‌است. از این رو در اشعار خویش، از استادان خود یاد نموده و با تعبیری بسیار غریبانه به توصیف رابطه خویش با ایشان پرداخته است. ملاشاه بدخشانی در چندین جا برای داراشکوه به مثابه کسی جلوه نمود که برخی از صفات خداگونه را در خود پرورش داده از این رو توانایی پذیرش عشق داراشکوه را داشت:

هست ملاشه آن وجود شرف
که بر او هر نهان عیان باشد

در جهان است و از جهان بیرون
در مکان است و لامکان باشد

گوهر معرفت دروست نهان
سر اسرار بحر و کان باشد

صورتش جامع حقیقت شرع
شرع را او نگاهبان باشد

(همان: ۷۸)

ویژگی‌های استاد در اشعار فوق چنان توصیف شده‌است که لازمه یک فرد جامع است. عبور از دید دنیوی، داشتن گوهر معرفت و علم، نگاهبان دین و شرع بودن سه ویژگی عمده‌ای است که یک استاد می‌تواند دارا باشد. داراشکوه در شعر دیگر خلاصی خویش از دوگانگی را صراحتاً به مدد عبدالقادر گیلانی سرسلسله قادریه دانسته است:

قادری زود عین قادر شد
چون مدد کرد قادر بغداد

(همان: ۷۹)

استاد و شاگردی در طریق تصوف از اصول اولیه ورود به وادی صوفی‌گری و عشق متصوفانه است. استاد و پیر طریقت به سبب دانایی بر مسیر توانایی و دانش منزلگاه‌های عرفانی، توانایی راهبری به سوی مقصود را خواهد داشت. از این جهت داراشکوه نیز به دنبال پیدا نمودن مسیر درست در آغاز به میان‌میر و ملاشاه بدخشانی دو تن از پیرهای طریقت قادریه توسل جست. توجه و علاقه او به استادان خود بسیار جالب توجه و نشانگر رابطه خاص عرفانی به آن‌هاست.

۴-۴. ترویج مفاهیم اخلاقی

محبت و عشق شیوه‌ای برای ممانعت از زوال اخلاقی فرد و جامعه است. عاشق در صدد کسب رضای محبوب خویش و کسب صفات اوست. در واقع شیوه عاشقی به‌گونه‌ای کسب فضایل اخلاقی با انجذاب قلبی به سوی الگو را فراهم می‌کند. داراشکوه در بطن و درون مایه اشعار خویش بدین نکته اشاره دارد و در حقیقت هدف و غایت اصلی او را در همین نکته باید جست‌وجو نمود. داراشکوه با بیان عشق الهی، خود را به خداوند تشبیه نموده‌است:

رگ و پی ام پر شد ز عشق دوست
گر بگویم منم خدای رواست

(همان: ۶۹)

رنگ خدایی گرفتن و صفت خدایی داشتن در انتخاب تخلص قادری نیز احتمالاً قابل تأمل و بررسی است. در اشعار بسیاری، عبارت داراشکوه قادری (تخلص داراشکوه) در کنار قادر (از اسماء الهی) قرار داده شده‌است. این نزدیکی لفظی بیانی از الگو برداری داراشکوه از صفات الهی است.

نکته بسیار قابل تأمل‌تر، ارائه الگوی زمینی برای ترمیم اخلاقی و عرفانی جامعه است. او در سراسر دیوان خویش در صدد بیان الگو و اسطوره‌واره‌ای از استاد خویش ملاشاه است. ارائه الگویی که به جایگاهی خاص از صفات الهی دست یافته برای ترمیم جامعه و فرد بسیار مهم و ضروری است. همنشینی با استاد در این تقریر بسیار حائز اهمیت است به گونه‌ای که داراشکوه عامل پاک شدن از گناه را استاد خویش دانسته است:

گرچه انسان پر گناه بود	هست پاک ار مرید شاه بود
هر که یک بار دید روی شاه	مرشد شیخ خانقاه بود
توتیا گشت بهر هر دیده	شاه را هر که خاک راه بود

(همان: ۸۷)

در رویکرد دوم داراشکوه در صدد بیان رذایل اخلاقی و یا صفات نیکی است که در طی مسیر عشق باید دفع و یا ایجاد گردند. ظاهراً اولین صفتی که داراشکوه بدان توجه تام داشته‌است آزادگی از دو جهان است. آزادگی در نگاه داراشکوه ملکه‌ای اخلاقی است که بن‌مایه عشق و عنصر اساسی وحدت است. از این رو حتی ثواب و عذاب اخروی را نیز به باد طعن می‌گیرد:

بر دلت هیچ فتح نشد
بود چون همتت ثواب و عذاب

(همان: ۶۱)

آزادگی به معنای رها بودن از قیود محدود کننده و اتصال به مبدا هستی و وجود نامحدود معنا یافته است. نگاه توحیدی و عشق الهی در فضای اجتماعی به شکل محبت و دلجویی از دیگران و توجه به احوال ایشان و عدم تفضیل خود بر کسان تظاهر می‌یابد. ارتباط اجتماعی و فتح قلوب در نزد داراشکوه به شیوه‌ای عاشقانه و در پرتوی الگوواره رنگ خدا- استاد معنا یافت. در کتاب *حسنات / عارفین* داراشکوه تمثیلی بیان می‌دارد که این مسئله را به شیوه‌ای مناسب تشریح نموده‌است:

«خداوند فرموده: ای موسی بیمار شدم، مرا نپرسیدی! و گرسنه شدم، مرا طعام ندادی! موسی گفت: خداوندا! تو منزهی از این. گفت: فلان درویش مرا که بیمار بود، عیادت نکردی و گرسنه بود طعام ندادی، پس مرا نپرسیدی و طعام ندادی» (همان، ۱۳۵۲: ۴) داراشکوه از منظر توحیدی همه انسان‌ها را یکسان دیده و هیچ گونه تبعیضی میان آن‌ها را بر نمی‌تابد» (حسنی، ۱۳۹۲: ۶۱).

در دیوان داراشکوه علاوه بر همه این موارد تاکید زیادی بر تواضع و دوری از نخوت شده‌است. خاکساری و خاکبازی به مثابه اولین شرط ورود به وادی عشق و آزادگی معنا یافته است:

از حبایی که نخوت اندر اوست	از تواضع نکو بود گرداب
آن بردن می نماید از دریا	این فرو می رود میانه آب
آن سرابی است در بیابان‌ها	عین بحر است این مپیچ و متاب

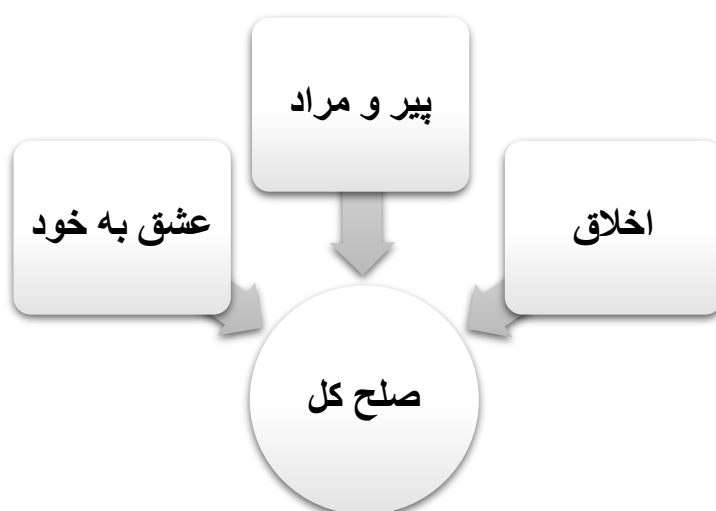
(داراشکوه باری، ۱۳۶۴: ۵۸)

در واقع داراشکوه منشأ همه صفات اخلاقی نیکو را در عشق‌ورزی و کسب فضیلت آزادگی دانسته است، به گونه‌ای که با کسب آن همه رذایل اخلاقی محو خواهد شد. از بین رفتن خودبینی و دوری از فزون‌طلبی (همان: ۵۹) و به طور کلی دوری از ماسوا و وحدت‌طلبی از وسایل و لوازم عشق‌ورزی و از ثمرات آن دانسته شده‌است.

داراشکوه هر چند عشق‌ورزی را به عنوان راهکار مناسب در جهت ترمیم اخلاق عنوان می‌کند اما با نگاه و رویکرد بسیار خاص، عشق را به دو گونه تقسیم نموده‌است. او مدعی عشق حقیقی به پروردگار (نه عشق به دیگر انسان‌ها) است. عشق حقیقی در نگاه او موجب وصل مداوم است و عشق مجازی، در هجران قرار خواهد گرفت. عشق به خداوند در کلام داراشکوه تعبیر عشق به خود را یافته است که لازمه آن وصل مدام و نداشتن رقیب است:

کس ندیدم عاشق خود من از آن	عاشق خود خود شدم ای دوستان
خوبی و حسن و کمال و ذات من	خود شناسم کس ندادند در جهان
عاشقی را جمله می دانیم عیب	غیر عشق خویشتن ای جاهلان
هست اندر عشق خود وصل مدام	هجر لازم است وصل بتان
ما و ما بی غل و غش دایم بوصل	بی‌رقیب و بی‌کسی اندر میان
قادری با خود مصاحب گشته است	زان شده یک پیر و یک دل یک زبان

(همان: ۱۴۸-۱۴۹)



شکل شماره ۱

۵. نتیجه گیری

محمد داراشکوه، شاهزاده گورکانی، دارای تفکری با بعد فلسفی و صوفیانه بود که به سبب برخورداری از جایگاه اجتماعی مناسب، مبلغ رویکرد خاصی در عرفان نظری گردید. دیوان داراشکوه به عنوان اثری کاملاً صوفیانه و عرفانی بازتاب دهنده روحیات و تفکرات و روش شناسی داراشکوه در شناخت مسائل فردی و اجتماعی است. زمینه تاریخی و زمانه داراشکوه نشانگر وجود تفکرات و جبهه‌بندی‌های سیاسی و اجتماعی متفاوتی در دوره گورکانی است. همچنان که دو جبهه عمده و مخالف در این دوره قابل تشخیص است. جبهه متشرعان و جبهه صلح‌کل. مفهوم و اندیشه صلح‌کل درصدد یافتن راهکارهایی برای رفع نیازهای اجتماعی جامعه شبه‌قاره بود؛ درحالی که گروه متشرعان بیشتر به دلیل ترس از نابودی احکام اسلامی در شبه‌قاره، به تقابل فکری و نظری در برابر سلاطین گورکانی پرداختند. از جمله اینکه شیخ احمد سیرهندی در فرضیه‌ای به تشریح وحدت شهود در برابر وحدت وجود پرداخت و عملاً پایه‌های تفکر وحدت ادیان و همزیستی مسالمت‌آمیز ادیان در شبه‌قاره هند را متزلزل کرد. داراشکوه به عنوان یکی از مبلغان فرضیه وحدت وجود، با ایجاد زمینه‌های مطالعاتی تطبیقی ادیان مختلف در شبه‌قاره هند و بازتاب آن در نوشته‌های خویش به فعالیت پرداخت. داراشکوه در دیوان خود به بیان تفکرات عرفانی و جامعه‌شناسانه خود دست زد.

از جمله روش‌های داراشکوه برای بیان اندیشه صلح‌کل، به کارگیری ترویج مفاهیم اخلاقی، ترویج عشق به خود و گرایش به داشتن استاد صوفی در جامعه بود. عشق متصوفانه، یکدلی و یکرنگی و حقیقت شیوه عاشقی، روشی عمیق برای دستیابی به وحدت ادیان و صلح‌کل معرفی گردید. وحدت و توحید وجودی معرفی شده در دیوان داراشکوه از نوع فلسفی و عرفانی و وحدت وجودی بود که تنها راهکار رسیدن به آن مسیر عشق بود. همچنین عشق راهی برای ترمیم جامعه معرفی گردید. با انجذاب قلبی به سوی مطلوب، امکان بیشتری برای ترمیم ساختارهای فردی و اجتماعی فراهم گردید، هر چند به دلیل سختی راه ترجیح در انتخاب استاد و پیر بود تا این مسیر را سهل و مطلوب نشان دهد. از این جهت داراشکوه به سلسله‌قادی و به‌ویژه ملاشاه توجه ویژه‌ای نمود و تفکر صلح‌کل در اندیشه وی تبلور یافت.

منابع

- اوپانیساد، ترجمه از متن سانسکریت، چاپ تاراچند و محمدرضا جلالی نائینی، تهران، طهوری، ۱۳۵۶.
- بداونی، عبدالقادر بن ملوکشاه، *منتخب التواریخ*، تصحیح احمد علی صاحب، با مقدمه و اضافات توفیق ه. سبحانی، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۷۹.
- جهانگیر گورکانی، نورالدین محمد، *جهانگیرنامه یا توزک جهانگیری*، تصحیح محمد هاشم، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۹.
- حسنی، عطاالله، *عشق متصوفانه در آثار داراشکوه، الگوی کهن برای دنیای نوین*، مطالعات تاریخ اسلام، ۱۳۹۷.
- خافی خان نظام الملکی، محمدهاشم، *منتخب اللباب*، ۲، کلکته، کبیرالدین احمد، ۱۸۷۴.
- داراشکوه بابر، *حسنات العارفین*، تصحیح سید مخدوم رهین، تهران، ویسمن، ۱۳۵۲.
- ، *سکینه الاولیا*، تصحیح تاراچند و محمدرضا جلالی نائینی، تهران، علمی، ۱۳۴۴.
- ، *مجمع البحرین*، تصحیح محمدرضا جلالی نائینی، تهران، سخن، ۱۳۶۶.
- ، *دیوان داراشکوه*، تصحیح محمدحسین حیدریان، تهران، نوید، ۱۳۶۴.
- ، *رساله حق نما*، تصحیح محمدرضا جلالی نائینی، تهران، بی نا، ۱۳۳۵.
- ، *سفینه الاولیاء*، به اهتمام مستر بیل، آگره، مدرسه آگره، ۱۸۵۳.
- سرهندی، احمد، *مکتوبات امام ربانی*، تصحیح حسن زارعی و ایوب گنجی، زاهدان، صدیقی، ۱۳۸۳.
- شایگان، داریوش، *آیین هندو و عرفان اسلامی (بر اساس مجمع البحرین داراشکوه)*، ترجمه جمشید ارجمند، تهران، ۱۳۸۲.
- عبدالرب آبادی، شمس العلما محمد مهدی و دیگران، *نامه دانشوران ناصری*، تهران، مطبعه علی قلی خان قاجار، ۱۳۲۴.
- علامی، ابوالفضل بن مبارک، *اکبرنامه*، کلکته، چاپ آغا احمدعلی، ۱۸۷۷-۱۸۷۶.
- فلاحتی موحد، مریم، *دین الهی، دانشنامه جهان اسلام*، دکن، ج ۱۸، ۱۳۹۲.
- کنبو، محمد صالح، *عمل صالح الموسوم به شاه جهان نامه*، ترتیب و تحشیه غلام یزدانی، لاهور، وحید قریشی، ۱۹۶۷-۱۹۷۲.
- کیخسرو اسفندیار، *دبستان المذاهب*، رحیم رضازاده ملک، تهران، طهوری، ۱۳۶۲.
- لاهوری، عبدالحمید، *پادشاهنامه*، کلکته، کبیرالدین احمد و عبدالرحیم، ۱۸۶۷-۱۸۶۸.
- محمد کاظم بن محمد امین، *عالمگیرنامه، در احوال نخستین ده سال سلطنت زیب عالمگیر پادشاه*، کلکته، خادم حسین و عبدالحی، ۱۸۶۸.
- محمد معصوم، *تاریخ شاه شجاعی*، دهلی نو، محمد یونس جعفری، ۱۳۸۵.
- نظام الدین احمد هروی، *طبقات اکبری*، ۲، کلکته، بی دی محمد هدایت حسین، ۱۹۲۷.
- وحید قزوینی، *محمدطاهر بن حسین، عباسنامه یا شرح زندگانی ۲۲ ساله شاه عباس ثانی (۱۰۵۲-۱۰۷۳)*، اراک، چاپ ابراهیم دهگان، ۱۳۲۹.

Aziz, ahmad, *studies in Islamic culture in the indian envirement*, Oxford, 1964.

Roy, Choudhury, *the Din-i-Ilahi, or the religion of akbar*, new delhi, 1985.

Sri ram, Sharman, *the religious policy of the Mughal emperors*, Bombay, 1972.

Steffen, Lloyd. *Holy War, Just War: Exploring the Moral Meaning of Religious Violence*. Lanham: Rowman & Littlefield, 2007.